



لطفاً سکوت

زهراسادات آقامیری

تاحالا فکر کردید وقتی داریم درباره یک موضوع حرف می‌زنیم، چند حالت اتفاق می‌افتد؟ در پاسخ باید بگم که یا فقط حرف مفید می‌زنیم، یا فقط حرف غیرمفید؛ یا حرف‌های مفیدمون بیش‌تره، یا حرف‌های غیرمفیدمون و یا این که حرفمون نه مفیده و نه غیرمفید!

بالین حساب، بیش‌تر از نصف حرفامون مفید نیست، البته حرف‌های غیرمفید، برای خودشون اسم و رسمی دارند؛ یعنی باتوجه به جایگاه و نوع صحبت، نام جداگونه‌ای می‌گیرند. به مثال براتون می‌زنم. منظورم روشن تر بشه.

اگه جلوی یه آدم (ازهرنوع) درباره ویژگی‌های خوب و بدش صحبت کنین، از کدوم بخش صحبتاتون بیش‌تر خوشش می‌آد؟ رودربایستی که نداریم؛ بیش‌تر آدم‌ها وقتی ازشون تعریف و تمجید می‌شه، به قول امروزی، بیش‌تر حال می‌کنن! حالا فرض کنید پشت سر اون آدم، با یه عالمه آدم الکی خوش رودرروشدین، اون بخش از صحبتاتون که خوشایند اون آدم بود رو بذارین کنار؛ می‌مونه ویژگی‌های منفی‌ش! اگه شروع کنین به بیان همون ویژگی‌ها و به گوش طرف برسه، مخش سوت می‌کشه و می‌فهمه پشت سرش، اتفاقای خوبی در جریان نیست. یعنی چه اتفاقی داره می‌افته؟ درسته؛ غیبت‌کردن! یعنی این که پشت سر [هممون موقعیت حرف زدن] درباره ویژگی‌هاش حرفایی می‌زنین که اگه جلوی روش بگین، ناراحت می‌شه [نوع حرف زدن] البته تعریف و تمجید، غیبت نیست؛ چون اگه هم شخص واقعاً ناراحت بشه، خیلی متواضعه [خدا اجرش بده]

در پی تحقیقات بعدیمون، دریافتیم که چرا معمولاً این جور وقتا، پشت طرف باید بایستیم و حرف بزنیم.

۱. شخص مورد نظر به چیزایی بیش‌تر از ما داره و ما اصلاً نمی‌تونیم تحمل کنیم؛ پس می‌ریم پشت سرش و درباره‌اش حرفایی می‌زنیم.

۲. از دست کسی عصبانی هستیم و موقع حرف زدن درباره اون، نمی‌خوایم چشممون توچشمش بیافته!

۳. می‌خوایم بدی‌هامون رو پشت بدی‌های یکی دیگه پنهون کنیم.

۴. خوشمون می‌آد با حرف زدن درباره یه نفر،

یه جمع مشتاق رو بخندونیم پس...

۵. از یه آدم، بی‌هوا یا باهوا، یه کاری سرزده و ما از روی تعجب یا از خجالت، رومون نمی‌شه رویه‌روش بایستیم و درباره کارش حرف بزنیم.

۶. درگیر مسایل عاطفی با شخصی هستیم و اصلاً دوست نداریم اشک‌های مارو که از روی ترجمه، بیینه؛ پس رومون رو برمی‌گردونیم و می‌ریم پشت سرش و درباره مشکلاتش حرف می‌زنیم.

حالا واقعاً این کاری که سودی به حال هیچ کدوم از طرفین نداره، چه زبان‌هایی براشون می‌تونه داشته باشه؟

برای ما که این کارو انجام می‌دیم،هربالایی سرمون پیاد و حتماً می‌یاد، حقمونه؛ اما برای شخصی که درباره‌اش حرف می‌زنیم، یه ضرر ناقابل ولی بزرگ داره و اون آب‌رفتن لباس شخصیتشه.

اما غیر از خودمون و خودش، یه ضرری هم برای اطرافیانمون داره که از این قرارن:

۱. درسته محکم پشت سرهم می‌ایستیم؛ اما چون هیچ وقت هم‌دیگر رو نمی‌بینیم، صمیمیت از بینمون می‌پره!

۲. از اون جایی که عادت می‌کنیم پشت هم بایستیم، دیگه دست به دست هم نمی‌دیم؛ در این‌صورت، هم‌کاری بی‌هم‌کاری!

۳. این - بزبونم لال - بدگویی، باعث تشریف آوردن مهمونای ناهنجاری چون کینه و دشمنی به دلامون می‌شه که اصلاً قدمشون مبارک نیست.

۴. وقتی کم‌کم رومون به هم باز شد و هی پشت سر هم، بدی‌هامون رو جار زدیم، خجالت رو می‌داریم کنار و کاری ناخوشایند رو، رودررو انجام می‌دیم؛ این یعنی هرج و مرج در جامعه.

من قبول دارم که اگه شما بخواین گرفتار این همه ضرر نشین، مجبورین جلوی یکی از تقریحات لذت‌بخشتون (منظورم تخمه‌شکستن و غیبت‌کردن) رو بگیرین؛ اما واقعاً ترجیح نمی‌دین به‌جای این همه قیل‌و‌قال و دردسر بعد از یه لذت بی‌جا، یه کمی سکوت کنین؟

پس لطفاً سکوت!

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ: وای بر هر غیبت‌کننده عیب‌جوی!»

نامه‌ها

مریم راهی

آذر از راه رسیده است، برگ‌های رقصان زرد و سرخ تمام سطح آسفالتی خیابان را پوشانده‌اند و در آواز کلاغ‌ها پاییز جریان دارد. ای عشق زمینی من، حتی در تهاجم بی‌رحمانه پاییز نیز آهنگ آن سرور ابدی در ذهن من زنده است و شور عشق را دلم زنده نگه می‌دارد.

آن روز نخست عاشقی را یاد هست؟ از آن لحظه ماه‌ها گذشته است و شاید هم فصل‌ها، و من از همان روز که هرگز رنگ غروب را ندیدم، دو پای خود را از زمین هموار خدا گرفته‌ام و در مسیر آسمان پرستاره خدا قدم برمی‌دارم زیرا که راه عاشق در آسمان است و زمین مأمن بشر بر او، حرام.

با امروز دوپست‌ونود روز است که در میان اختران سپهر، میهمان سکوت شده‌ام. اگر هم سخن گویم تنها انعکاس سکوت را می‌شنوم. در آغاز، سکوت عشق را می‌ستودم ولی اکنون که دیگر تاب و توان از دست داده‌ام و شراره‌های سوزان دل تا مغز سرم شعله کشیده است و ترس از آن دارم که مبادا عالمی را نیز با آتش خود بسوزانم، اقرار می‌کنم که از سکوت بیزارم.

اکنون سکوت هولناک من با سکوت هراس‌انگیز آذرماه انس گرفته است و من از زردشدن فرار می‌کنم. می‌ترسم که نه به اطاعت بلکه در عالم رفاقت رنگ از آذرماه